

به یاد فادیمه شهین دال

نظراتی پیرامون مبارزه برعلیه "قتل ناموسی"

مقاله ای از شهرزاد مجاب و امیر حسن پور

فادیمه شهین دال، دخترسوئدی کرد تباری بود که در یکی از دانشگاههای این کشور به تحصیل مشغول بود. او در تاریخ ۲۱ ژانویه سال ۲۰۰۱ در حالی که برای دیدن خواهرش به شهر اُپسالا سفر کرده بود، توسط پدرش به ضرب گلوله بقتل رسید. قاتل به قتل اعتراف میکند و به پلیس می گوید که دخترش، آبرو و شرف خانواده اش را برده است. فادیمه، پدر و برادرش را بی آبرو کرده بود چرا که مخالف ازدواج ترتیب داده شده از طرف خانواده اش بود و میخواست همسر آینده اش را خودش انتخاب کند. او همچنین، آبرو و شرف خانواده اش را برده بود چرا که پدر و برادرش را به خاطر تهدیداتشان به کشتن او به دادگاهی کشانده بود که انعکاس اجتماعی وسیعی پیدا کرده بود.

دادگاه به پدر حکم تعلیقی داد و برادر جوان ۱۷ ساله اش به قید التزام یکساله آزاد شد. فادیمه چاره ای جز مخفی شدن از دست مردان خوانواده اش را نداشت، اما او ساکت ماند و به مبارزه بر علیه این شکل خشونت مردسالانه که به "قتل ناموسی" شناخته شده است، پرداخت. کشتن به دلایل "ناموسی" به دوران کهن باز می گردد، اما در سالهای اخیر بطور مکرر در خاورمیانه و بخش هایی از کردستان عراق و ترکیه، که جنگ آنها را به ویرانی کشانده است، روی داده است. خشونت نسبت به زنان با پوشش حفظ ناموس، در میان مهاجرین و پناهندگان مقیم کشورهای غربی نیز اعمال میشود. این نه یک پدیده منحصر به کردستان بلکه پدیده ایست که هم در شرق و هم در غرب بوقوع پیوسته است. زندگی کوتاه و غم انگیز فادیمه به عرصه ای مناسب برای مبارزه بر علیه خشونت مردسالاری و حتی فراتر از آن تبدیل شده است و در سوئد، و حتی در دیگر نقاط جهان، منجر به اعتراضات وسیعی علیه "قتل ناموسی" بطور عام و قتل فادیمه بطور خاص شده است. مشکل "قتل ناموسی" و بحث های پیرامون آن هنوز راه درازی تا رسیدن به یک راه حل نهایی دارد.

سیاست عمومی سوئد، که اغلب در مورد جرایمی که انگیزه های "فرهنگی" دارند مداراگرانه است، وارد دور تازه ای از انتقاد و بازبینی شده است. در جامعه مدنی سوئد، نژادپرستی یا گرایشات برتری طلبانه سفید پیرامون این قتل وجود داشت، ولی اعتراضات توده ای کردها و غیر کردها به این گرایشات مجال عرض اندام نداده است. تا آنجا که به کردها مربوط میشود آنها وسیعاً این قتل را محکوم کرده اند. هرچند گرایش سازمانهای ناسیونالیستی در کم اهمیت دادن چنین جنایاتی نیز از نظر پنهان نمانده است. جنایاتی که از نظر این ناسیونالیستها باعث سرشکستگی ملت کرد می شوند. رسانه ها به طرقي فشرده و آکادمیسین ها با شیوه ای زیرکانه در این مسئله نقش بازی می کنند. ما قصد داریم بعنوان دانش پژوهان درگیر در مطالعه پیرامون جامعه کرد و مناسبات جنسی و همچنین بعنوان فعالان مخالف هرگونه خشونت برعلیه زنان، به بحث پیرامون قتل های ناموسی کمک کنیم. ما قتل فادیمه را شدیداً محکوم می کنیم و معتقدیم که تلاشهای جدی ای در جهت جلوگیری از خشونت مرد سالاری برعلیه زنان باید صورت گیرد. بحث ما این است که مؤسسات دولتی، مذهب، خانواده، سیستم آموزشی و جنبش ناسیونالیستی کرد بطرق متفاوت در ارتکاب جنایت قتل ناموسی سهیم هستند.

«قتل ناموسی بمثابه فرهنگ: سیاست و تئوری»

آیا "قتل ناموسی" بخشی از فرهنگ کرد است؟ آیا بخشی از فرهنگ اسلامی است؟ این سؤالات و سؤالات نظیر آن در بحث پیرامون قتل فادیمه و دیگر قتلهای مشابه، در سطح اروپا و کردستان مطرح شده است که پایه های نظری و سیاسی متفاوتی دارند.

بحث ما اینست که مسئله خشونت برعلیه زنان را نباید تا سطح یک مسئله صرفاً فرهنگی تنزل داد (در ذیل بیشتر به این مسئله خواهیم پرداخت)، هرچند بنظر ما "قتل ناموسی" بعنوان یک پدیده فرهنگی قطعاً بخشی و جزئی از فرهنگ کردی است، اما تاکید می کنیم که این تمام جواب نیست. این بیان ناقص بسهولت میتواند به تعبیرات و سوء استفاده های نژادپرستانه منجر شود. فرهنگ کردی همچون فرهنگ غربی و غیر غربی، فرهنگی یکدست نیست.

فرهنگ جنسیت کردی، همچون قرینه غربی آن، شامل حداقل دو جزء متخاصم است. جزء اول مردسالانه و زن ستیز است که در فرهنگ عامیانه، زبان، ادبیات، شوخی ها، عادات و رسوم و در یک کلام در "تجربه زنده" حضور آشکار دارد. این فرهنگ در اشکال خشونت بارش، در خون فادیمه و تعداد بیشمار زنانی که جان خود را در گمنامی از دست داده اند، نقش بسته است. جزء دیگر فرهنگ کردی عموماً ناشناخته، تصدیق نشده، بی قدر مانده و تأیید و ترویج نشده است.

این فرهنگ، فرهنگ مبارزه برای برابری جنسی است. این فرهنگ در اوایل قرن بیستم (kelin 2001) در نشریات کردی ظاهر شد و الهام گرفته از گرایشات لیبرال فمینیستی و جنبشهای زنان در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم در اروپا بود. اولین سازمان زنان کرد در سال ۱۹۱۹ پایه گذاری شد. در اواسط قرن بیستم بزرگترین شاعر معاصر کرد، عبدالله گوران (۱۹۶۲-۱۹۰۴) قتل ناموسی را در یکی از شعرهایش به نام "سنگ قبر" (به ترجمه و توضیح کردی در "Mojab, forthcoming" نگاه کنید) شدیداً محکوم کرد. در سال ۱۹۸۲ کارگردان کردی بنام یولماز گونی در فیلم خود بنام "جاده" وحشیگری مرد سالانه را شدیداً محکوم کرد. از سال ۱۹۹۰ به بعد ما شاهد مبارزه قابل توجه ای بر علیه "قتل ناموسی" در کردستان عراق هستیم. منطقه ای که قتل عام عمومی (ژنوسید) سال ۱۹۸۸ موسوم به "انفال" و دو جنگ خلیج، بافت اجتماعی جامعه را از هم پاشانده بود و به موج جدیدی از خشونت مردسالانه میدان داده بود.

انکار یا نادیده گرفتن فرهنگ مبارزه برای برابری جنسی در کردستان و یا دیگر جوامع غیر غربی، موضعی سیاسی است که به نفی جهانشمولی ستم بر زنان و مبارزه بر علیه آن می رسد و بدین معنا موضعی مردسالانه است. این موضع تا آن حدود که توانائی زنان غیر غربی و غیر سفید را در فهم وضعیت فرودستی خودشان انکار میکند و عزم آنها برای مقاومت در برابر این وضعیت را نادیده می گیرد، یک موضع نژاد پرستانه است.

بنابر این درست تر اینست که بگوئیم مرگ فادیمه در راستای تحمیلات فرهنگ مردسالانه کردی است.

این فرهنگ اگر نگوییم همان، باید بگوییم مشابه فرهنگ مردسالارانه مسیحی در غرب است که اجازه می دهد زنان و مردان مخالف سقط جنین مراکز پزشکی را منفجر کنند و پزشکانی را که در آمریکا و کانادا عمل سقط جنین را انجام می دهند، ترور نمایند. کسی ممکن است این بحث را بکند که فرهنگ قتل ناموسی سنت گرایانه، عشیره ای، فئودالی و روستائی است. اما باید از آنها این سوال را کرد که خصوصیت ویژه این سنتگرائی چیست وقتی که بررسی بر پایه اسناد به ما می گوید که در ایالات متحده هر روز ده زن توسط مردان بقتل می رسند؟ و این قتلها نیز لزوماً با انگیزه "ناموسی" صورت نمیگیرند و انگیزه های آنها بهیچوجه انسان دوستانه تر نیست.

تصمیم زن در خاتمه دادن به رابطه اش بامرد، مرد را بر می انگیزد که او را بکشد. ۷۴ درصد این قتلها "زمانی صورت می گیرند که زن از رابطه اش بامرد می بُرد و تقاضای طلاق میکند و یا خواستار حکم ممانعت و محدودسازی برعلیه همسرش می شود." (Seager 1997 : 26). در سوئد براساس آمار سال ۱۹۸۹، ۳۹ زن هرروزه مورد ضرب و شتم قرار می گیرند و هر ده روز یک زن توسط مردی که آشنای زن است، به قتل می رسد (Elman and Edwards 1991 :411).

بنابراینچه گفته شد فرهنگ خشونت مردسالاری فرهنگی جهان شمول است و هرگونه نگرشی که فرهنگها را به فرهنگ های خشونت آمیز و فرهنگهای عاری از خشونت تقسیم میکند خود یک اسطوره مردسالارانه است. این نگرش یک اسطوره نژادپرستانه است زمانی که در این تقسیم بندی مرز را میان جبهه غرب و جبهه شرق میکشد. بنابراین همچنان که وجود مرسالاری بعنوان یک فرهنگ قابل انکار نیست، تقلیل مشکل تا حد تنها یک مسئله فرهنگی نیز نمی تواند کمک زیادی به ما در مبارزه بر علیه خشونت مردانه بکند.

« قتل ناموسی بمتابه اعمال سلطه جنسی »

دو قرن مبارزه فکری و سیاسی فمینیستی در غرب، شرایطی را به دولتها، تحمیل کرده که در آنها برابری میان جنسها قانونیت یافته است. اما این برابری در قانون هنوز به خشونت بر علیه زنان در عمل پایان نداده است. مرد سالاری در جوامع کرد و غرب بطور روزانه و

ساعت به ساعت بازتولید شده است. مردسالاری توسط خانواده، سیستم آموزشی، دولت، مذهب، مطبوعات، موزیک، هنرها، زبان، فُلکلور و در دیگر بنیادهای فرهنگی و اجتماعی بازتولید می شود. بنابراین خشونت جنس مذکر نسبت به زنان، نمی تواند تا حد یک خصیصه فرهنگی، یک نرم فرهنگی یا یک ارزش فرهنگی متروک که اتفاقی دوباره با غیظ و غضب ناشی از خشونت فردی یک مرد سر برآورده باشد، تقلیل یابد. همچنین نمی توان آنرا به حالت روحی تک تک قاتلان تنزل داد. هرچند این بعد قضیه می تواند نقش خود را بازی کند .

قتل ناموسی تراژدی ست که در آن پدرها و برادرها عزیزترین نزدیکان خود یعنی دختران و خواهرشان را می کشند. در مواردی نیز مادرها و خواهرها در این جنایت شرکت کرده و یا بدان رضایت می دهند. قتل در نظامی خانوادگی، جایی که اعضاء آن با حلقه های محکم عاطفه، احساس همدردی و عشق، تنگاتنگ به هم متصل شده اند، صورت می گیرد. در این چهارچوب، عاطفه و وحشی گری در تعارض و در اتحاد با هم زیست می کنند.

این تناقض به ما در رابطه با قتل ناموسی بمتابیه شکلی از اعمال سلطه جنس مذکر چه می گوید؟ چگونه می توان این تناقض را حل کرد؟

با توجه به جهانشمولی و فراگیری خشونت جنس مذکر - از قتل گرفته تا ضرب و شتم و تجاوز جنسی - بهتر است که قتل ناموسی و دیگر اشکال خشونت را بمتابیه ابزار اعمال سلطه جنسی، و در این مورد اعمال سلطه جنس مذکر، تلقی کنیم. این اعمال سلطه جنسی با اعمال سلطه طبقه و اعمال سلطه قدرت سیاسی درهم تنیده شده اند. یک ملای عالم کرد بنام ملا محمود بایزیدی در اواسط قرن ۱۹ درک خوبی از قتل ناموسی بمتابیه اعمال سلطه جنسی داشت . او در نوشته ای تحت عنوان "عادات و رسومات، نامه اکرایه" (سال ۱۲۷۴ قمری برابر با ۱۸۵۸-۱۸۵۹ میلادی) استدلال کرد که زنان روستائی و عشیره ای کردستان بمانند زنان اروپا آزادند و می توانند آزادانه با مردان معاشرت کنند. او همچنین استدلال کرد که زنان هرگز نمیتوانند پیش از ازدواج یا در طول ازدواج وارد رابطه با غریبه ای بشوند. اگر چنین کنند بدون چون و چرا و بدون هیچ بخششی کشته

خواهند شد و هیچکس قاتل را مورد پیگرد و بازخواست قرار نمی دهد. این عمل، بمعنی بی آبرو کردن خانواده بود و آبروی ریخته شده تنها می توانست با ریختن خون دوباره بدست آید. این همچنین بی آبرو کردن جماعت، روستا، عشیره، همسایه ها و محله بود. جماعت با توقع اش که این قتل رخ دهد، با زدن مهر تاییداش بر آن و در صورت قصور با ایزوله کردن خانوادهٔ مربوطه، در این قتل شرکت میکرد. ملا محمود همچنین اظهار کرد که هدف قتل این بود که ترس را وجود زنان تزریق کنند تا آنها حجب و حیا و نجابت خود را حراست کنند (نگاه کنید به Mojab forthcoming). درک ملا محمود از اعمال سلطهٔ جنسی با وجود ناآشنائی اش با تئوری فمینیستی عموماً و هرگونه تئوری خصوصاً، مترقی تر از درک "فمینیستی" معاصر پیرامون قتل ناموسی است که این مقوله را تا حد یک عملکرد مردانه تقلیل می دهد (به توضیحات زیر نگاه کنید). این ملای عالم بدون پرده پوشی قتل ناموسی را بمثابة یکی از "عادات و رسوم" کردی در اوج سببیت اش مطرح میکند.

اگر قتل ناموسی شکلی از اعمال سلطهٔ جنسی ست، چه باید کرد تا بتوان آنرا در شرایطی که قدرتهای سیاسی موجود قدرت جنس مذکر هستند، از میان برداشت؟ قوهٔ محرکهٔ در تولید و باز تولید قتل ناموسی، در شرایط امروز کردستان و اروپا چیست؟

« تولید و بازتولید قتل ناموسی »

قتل فادیمه موردی منحصر بفرد و استثنائی در قاعده نیست. تفکری که این قتل را خلاف قاعده میدانند عذری بی درد و سر برای بی عملیش میتراشد. این تفکر، ما را از مسئولیت وارد عرصهٔ عمل شدن، معاف میکند و در محدودهٔ فهم قضیه، تنها ما را در سطح نگاه میدارد. بدین ترتیب ما در میابیم که به سادگی و در کوتاه مدت و در فقدان یک دگرگونی رادیکال در نظام اقتصادی - اجتماعی مردسالارانه، نمیتوان خللی در پایه های قتل ناموسی و دیگر اشکال خشونت ایجاد کرد تا چه رسد به اینکه آنها را اساساً ریشه کن کرد. ما همچنین معتقدیم که (۱) همه ما بشکلی پایمان در این قضیه گیر است و به

شکلی کم و بیش متفاوت در بازتولید این مناسبات مردانه درنده خو سهیم هستیم و همچنین ۲) کارهای زیادی میتوان کرد تا نقطه پایانی بر قتل های ناموسی گذارد. اجازه دهید اول به فاکتورهایی که در بازتولید جنایت سهیمند، نگاهی بیاندازیم.

۱) ناسیونالیزم کرد

ناسیونالیستهای کرد اسطوره منحصر به فرد بودن زن کرد را بال و پر داده اند. آنها، همانند بعضی از مشاهده گران غربی از جامعه کرد، ادعا میکنند که زنان کرد به نسبت خواهران عرب و فارس و ترکشان از آزادی بیشتری بهره مندند. جدا از اینکه زنان در جامعه کرد چه موقعیتی دارند، جنبش ناسیونالیستی کرد، همانند دیگر جنبشهای ناسیونالیستی، جنبشی مرد سالارانه است. هرچند در لفظ باجهائی نیز به ایده برابری جنسی داده است. ناسیونالیستهای کرد، در تشکیل دولت ملی، خواستار آنند که مردان و زنان، طبقات و مذاهب گوناگون، لهجه ها و الفباهای متفاوت کردی، متهدانه عمل کنند. آنها دائماً رهائی زنان را به آینده معوق میکنند، آینده بعد از رهایی ملی و از زمانی که آنها قدرت دولتی را در عراق بدست گرفته اند، یعنی بعد از جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱، کارنامه اعمالشان در زمینه برابری جنسی کاملاً خالی است. اجازه بدهید مختصراً به این تجربه پردازیم .

کردها از پایان سال ۱۸۷۰ در سرزمینی که مارک لوبین (مقاله سال ۱۹۹۸) آنرا "منطقه ژنوسید" خوانده است، زندگی کرده اند. در این منطقه (آناتولی شرقی که کردستان را شامل میشود) دولت عثمانی در سال ۱۹۱۵ دستور قتل عام عمومی ارامنه را داد و همانند دولت جانشین اش، جمهوری ترکیه، عملیات بیشماری را بمنظور قتل عام عمومی و پاکسازی قومی مردم کردستان و آسوری، صورت داد. رژیم بعث عراق نیز پا جا پای دولت ترکیه گذاشت و به این عملیات، با وجود اینکه این منطقه از سال ۱۹۱۸ میان عراق و ترکیه تقسیم شده بود، ادامه داد. مجموعاً، بیش از ده هزار روستای کرد در فاصله سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۱ در کردستان عراق و در فاصله سالهای ۲۰۰۰ - ۱۹۸۴ در کردستان ترکیه به ویرانی کشیده شدند.

منطقه قتل عام همچنان یک منطقه فعال جنگی باقی ماند. این جنگها ساختار

اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی جامعه کرد را از هم پاشید و موج جدیدی از خشونت مردسالانه را براه انداخت. این دلایل، اگر نگوئیم تماماً، باید بگوئیم بخشاً توضیح دهنده این است که چرا موارد قتل‌های ناموسی در میان کردهای کردستان عراق و ترکیه به نسبت کردهای کردستان ایران، که تجربه جنگ‌های ویرانگر کمتری را از سر گذرانده اند، کمتر است. از پیامدهای بعدی جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ و به رهبری آمریکا، حمله ارتش عراق به منطقه کردستان بود که سبب شد میلیون‌ها کرد در ماه‌های مارس و آوریل از روستاهای خود فرار کرده و به کوه‌ها پناه ببرند. آمریکا، انگلیس و فرانسه توافقاً، منطقه ای را ممنوع پرواز و یک حریم امن هوایی اعلام کردند تا از این طریق بتوانند کردهای پناهجو را دوباره به روستاها بازگردانند. دو حزب اصلی یعنی حزب دمکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان، که سالها برعلیه رژیم عراق جنگیده بودند، در سال ۱۹۹۲ یک دولت محلی کرد تشکیل دادند. این دولت، دولتی غیر رسمی با پارلمان و ساختار اداری ویژه خودش بود. دو حزب تشکیل دهنده این دولت محلی از سال ۱۹۹۴ درگیر یک جنگ داخلی که تا سال ۱۹۹۶ بطور متناوب ادامه داشت، شدند. آنها در نتیجه ناتوانی در حل مشکلاتشان، در سال ۱۹۹۹ هریک بطور جداگانه دولت تشکیل دادند.

آنها در برخورد به افزایش موارد قتل ناموسی، قانون عراق را که نه تنها قتل ناموسی را جرم اعلام نکرده، بلکه در مجازات قاتلان نیز تخفیف قائل میشد، پذیرفتند. در تقابل با مقاومت زنان، این دو حزب و مخصوصاً حزب دمکرات کردستان، تلاش کرده اند قتل ناموسی را بعنوان یک سنت کردی و اسلامی مجاز بشمارند. اتحادیه میهنی کردستان در سال ۲۰۰۰ دو مصوبه برای لغو قانون عراق و جرم قلمداد کردن قتل ناموسی بیرون داد. مصوبات، که در فقدان یک ارگان قانون گذار، حکم قانون را داشتند، بدلیل آنکه دولت نه قصد و نه قدرت اجرای آنها را داشت، تنها بر روی کاغذ باقی ماندند.

اگر دولت حزب دمکرات کردستان مصراً خواست برابری جنسی و جرم شمردن قتل ناموسی را رد می کرد و دولت اتحادیه میهنی کردستان تنها باج لفظی به این خواستها می داد، در عوض هر دوی آنها در مقابل تقاضاهای مشتکی ملا و اربابان ایرانی شان سرتعظیم فرود آوردند. ملاهای کرد که هرگز آرزوی حکومت دین سالاری را نداشتند، اکنون

خواست اسلامی شدن مناسبات جنسی و فرودستی زن کرد را بر طبق دستورات اسلام مطرح می کردند. چند گروه کرد اسلامی، با پشتیبانی مالی و سازمان داده شده از طرف حکومت اسلامی ایران، هدف خود را برپائی یک حکومت دین سالار در کردستان قرار دادند. بدین ترتیب جای هیچ تعجیبی نیست که رهبران کرد که تا قبل از سال ۱۹۷۹، سکولار و غیر مذهبی بودند، مقدم اسلام و اسلامیها را گرامی بدارند .

دو دولت کرد بیش از آنکه به ایجاد خانه های امن برای زنان تحت ستم و تهدید شده به مرگ کمک کنند، مساجد را تأسیس کردند و حقیقت اینست که حتی گامهای اولیه در جهت ایجاد خانه های امن برای زنان بر نداشتند .

اتحادیه میهنی کردستان، بدتر از دیگران تا آن حد پیش رفت که دستور یک حمله مسلحانه به یکی از خانه های امن زنان، که توسط یک حزب سیاسی مخالف اداره می شد، داد (این خانه امن زنان توسط "سازمان مستقل زنان در سلیمانیه اداره می شد).

ناسیونالیسم کرد، در قدرت یا بیرون از قدرت، مردسالاری را می پذیرد و خشونت آنرا رسمیت می بخشد و تنها احترامی ظاهری به سنت مبارزه کرد برای برابری جنسی می گذارد. بعد از ده سال خود گردانی در منطقه ممنوع پرواز کردستان عراق، هنوز انتشارات پیرامون مسئله زنان شامل تعداد قلیلی نشریات است که آنها هم در زیر فشار گاهنامه های حجیم ناسیونالیستی که در دو شهر سلیمانیه و هولر انتشار می یابند، قدرت قد علم کردن ندارند. حتی یک اثر پیرامون تئوریهای فمینیستی به کردی ترجمه نشده است. متن کنوانسیون ژنو پیرامون امحاء هرگونه تبعیض بر علیه زنان (پذیرفته شده از طرف سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۹ ، CEDAW) هنوز به کردی منتشر نشده است. اولویت روشنفکران کرد، چه مرد و چه زن، مخالفت با نابرابری جنسی نیست.

۲) دولت _ ملتهای خاورمیانه

دولی که برکردها حکومت می کنند یا قتل ناموسی را جرم نخوانده اند (ایران، عراق و سوریه) یا در مجازات قاتلین تخفیف قائل می شوند (ترکیه). قانون ایران، اعدام همجنس

گرایان و کشتن زناکاران را از طریق سنگ ساز، مشروعیت داده است .
این دولتها منکر حق زندگی آزادانه شهروندان هستند و قساوت را تا آن حد گسترش داده اند که مجازات اعدام را بعنوان ابزار عادی، بی دردسر، و ضروری اعمال حکومت بکار میبرند. دولت ترکیه که خواستار عضویت در اتحادیه اروپاست، مخالف منسوخ کردن حکم اعدام برای تمام جرایم است (یکی از پیش شرطهای عضویت در اتحادیه اروپا). این دولت نه تنها دست اندرکار کشتارهای خارج از صلاحیت قضائی اش است، بلکه حتی خود را محق میدانند که شهروندان را به اتهام تجزیه طلبی بقتل برسانند. این چهارچوب قانونی، دست دولت ترکیه را هرچه بیشتر در کشتار دسته جمعی و پاک سازی نژادی باز می گذارد. بدین ترتیب از یکطرف دولت ترکیه خواستار عضویت در اتحادیه اروپاست و از طرف دیگر دست خود را در انجام کاری که لئو کوپر (۸۶ - ۱۶۱: ۱۹۸۱) آنرا "کشتار عمومی" دولت فرمانروا خوانده است، باز می گذارد.

با قدرت رسیدن یک رژیم اسلامی و دین سالار در ایران، موجی از تروریسم مردانه، با حمایت دولتی، برعلیه زنان براه افتاد. تمام دولتهای اسلامی از الجزایر و مراکش در غرب گرفته تا پاکستان در شرق با وارد کردن قوانین اسلامی به سیستم قضائی خود، به مناسبات جنسیت، بیش از پیش رنگ اسلامی زدند. یک قرن مبارزه برای جدائی دین از دولت مورد حمله قرار گرفت. ایده جدائی دین از دولت از طرف سردمداران اسلامی رژیم ایران یک دسیسه غربی برعلیه اسلام قلمداد شد. زنان اول در ایران و بعداً در افغانستان اولین آماج تروریسم حکومتهای مذهبی بودند. تعداد کثیری از رهبران ناسیونالیست کرد همانند دولتهای تازه تشکیل شده در منطقه، با وکع زیادی اسلام را پذیرفتند. اگر دین سالاران قتل ناموسی و سنگسار را بمتابه قوانین اسلامی موعظه می کنند، بعضی از رهبران کرد، خشونت مردانه را بمتابه یک سنت ملی مهر تأیید می زنند.

۳) دول اروپائی

در حال حاضر جماعات کرد نسبتاً وسیعی در اروپا، مخصوصاً در آلمان، انگلیس، فرانسه، سوئد و چند کشور دیگر، وجود دارند. دولتهای نام برده شده، درحالی که حزب

کارگران کرد (PKK) کردستان ترکیه را به سهولت یک جریان تروریستی قلمداد میکنند، در همان حال تروریسم مردانه را بر علیه زنان، در میان این جماعات پناهنده، قانوناً جرم اعلام نکرده اند. سیاست احترام گذاردن به اختلافات فرهنگی اغلب بر بستر نیات حسنه ای انجام می گیرد ولی ما در طی دو قرن تکامل دمکراسی آموخته ایم که "هویت" گروهی و فرهنگ نباید مبنائی برای اعمال سلطه دولتی باشد. چگونه کسی میتواند به فرهنگی که بر خشونت علیه زنان صحنه می گذارد، احترام بگذارد؟ راسیسم و نژادپرستی فرهنگ کرد را محدود به گرایشات مرد سالارانه آن میکنند. سیاستهایی که خشونت بر علیه زنان کرد را توجیه می کنند، ضد راسیستی نیستند بلکه خود سیاستهایی عملاً راسیستی اند. سیاستی که وحشیگری مردانه را محترم می شمارد، هیچ احترامی برای فرهنگ کرد مخالف مرد سالاری قائل نمی شود. آیا این امری تصادفی ست که همیشه منابع مالی کافی برای ارتش و جنگ وجود دارد ولی تنها مبالغ ناچیزی صرف توسعه دانش فمینیستی و سیاستهای برابری جنسی، ایجاد خانه های امن برای زنان و دیگر امکانات برای زنان زیر ضرب، چه کُرد و چه غیر کُرد، می شود؟ مسئله اینست که تنها اختصاص دادن مخارج یک تانک چیفتن یا یک جنگنده میراث برای ایجاد خانه های امن زنان، حمایت از زنان زیر ضرب و توسعه و رواج دانش فمینیستی می تواند نتایج محسوسی در بر داشته باشد. آیا این تصادفی ست که دولتها، قرن تازه را با یک سرمایه گذاری ۷۹۸ بلیونی بروی ارتش ها و امورات نظامی شان آغاز کرده اند (figure 2000)؟ چرا این دم و دستگاه متکی بر خشونت مردانه، چنین تامین مالی عالی ای دارد؟

سیاست دولت در اروپا و آمریکای شمالی تا حدود به بحث های پیرامون فرهنگ، "هویت" و "دیفرانس" جواب داده است. ما به تحقیقات آکادمیک و تئوریهائی که پیرامون "چندگانگی ارزشها"، "دیفرانس" و "نسبیت فرهنگی" وجود دارد، اشاره میکنیم. در حالی که دولتهای غربی قدمهائی (نظیر پذیرش خشونت جنسی بمثابه معیاری برای پناهنده شناخته شدن) رو به جلو برداشته اند، در همال حال عقب گردهائی نیز صورت گرفته است. در این رابطه مختصراً در پایین اشاره خواهیم کرد.

دانش ما پیرامون خشونت بر علیه زنان، مخصوصا در غرب، در دو دهه اخیر بیش از پیش غنی تر شده است. ماهنامه آکادمیک "خشونت بر علیه زنان" سهم مهمی در تفهیم مسئله داشته است، هرچند تئوریهای اجتماعی غربی، نظیر نسیت فرهنگی، سیاست هویت، تئوری پسا ساختاری و پسا مدرنیسم و دیگر تئوریهای "پسا" ایسم، در برخورد به قتل ناموسی نقشی منفی باز کرده اند.

از اواخر سال ۱۹۸۰ این نوع تفکرات، که امروزه محیط های آکادمیک را قبضه کرده اند و در مطبوعات و فرهنگ عامی مد شده اند، با "دیفرانس" بمشابه رکن اصلی جامعه برخورد میکنند. انسانها با "هویت" های منحصر بفرد و گوناگونشان در این بازسازی جهان واقعی، همه باهم متفاوتند و فقط پیوستگی ها و نقاط مشترک ناچیزی میانشان وجود دارد. سیاستها و زندگی روزمره انسانها تشکیل شده از "هویت" هائی که آنها را از دیگر انسانها جدا می سازد. در این دنیای متشکل از افراد "خاص شده"، فرهنگ خاص شده، مردم و ملیتهای خاص شده، همزمان که مفهوم "دیفرانس" جانشین مفهوم "سلطه" می شود، مردسالاری جهان شمول نیست و ستم جنسی چنان خاص و ویژه است که نمی توان آنرا آماج مبارزه مردان و زنان حتی یک کشور واحد محسوب کرد. جهان در این دیدگاه به بلوک قدرتمندان و فاقدان قدرت تقسیم نمی شود. هر مرد، هر زن به سهم خود اعمال قدرت می کند. قدرت بشکل هرمی سازمان نیافته است، با آنکه ممکن است یک "مرکز" و یک "پیرامون" داشته باشد، اما روابط مبتنی بر سلطه گری و زیردستی وجود ندارد.

این نوع تئوریزه کردن مسائل اصل را بر احترام به اختلافات فرهنگی می گذارد. با وجود اینکه حامیان این نگرش مخالف خشونت هستند اما ترجیح می دهند که پیرامون آن سکوت اختیار کنند. مخصوصا زمانی که "دیگرانی" مرتکب این خشونت شده باشند که خود بدلیل اختلاف فرهنگی نمی توانند مورد قضاوت قرار گیرند. این یعنی تلاش برای تفکیک قتل ناموسی از فرهنگ مردسالارانه جامعه ای است که خود تولیدکننده این فرهنگ است. شیوه عملی کردن این تفکیک، منجمله، تقلیل دادن قتل ناموسی تا حد یک "عملکرد" است، گویا که عملکرد، با هر تعریفی، می تواند غیر فرهنگی باشد. قرار دادن

یک جرم در ردهٔ یک عملکرد، متخصص آکادمیک ما را از مسئولیت انتقاد از فرهنگ، ارزشهای فرهنگی و مذهب درون آن فرهنگ معاف می‌کند و در مورد کردها آنچه عملاً رهنمود داده می‌شود اینست که هیچ جایی برای انتقاد و متهم کردن اسلام و فرهنگ مردسالارانه در رابطه با قتل ناموسی وجود ندارد، این تنها مشکل فردی است که مرتکب این جنایت می‌شود.

بعضی از این آکادمیستها، فمینیستهای هستند که حول مسئله مناسبات جنسی، در خاورمیانه به تدریس مشغولند. آنها تلاش می‌کنند که در دام تفکر استعمار نو و شرقشناسانه که زن خاورمیانه را کودن، نادان، بی‌سواد و شدیداً ستم‌دیده می‌بیند، پرهیز کنند. این مطمئناً یک تعهد اصیل و افتخار آمیز است، اما به هر طریق در این تلاش برای فاصله گرفتن از "ارائه نواستعمارگرانهٔ زنان خاورمیانه"، آنها چشم بر سببیتی که بر علیه زنان از طرف مردان "خودشان"، مذهب "خودشان" و فرهنگ "خودشان" اعمال می‌شود، می‌بندند. اجازه بدهید مثالی بیاوریم. در یک سمینار با عنوان "آموزش پیرامون قتل‌های ناموسی و دیگر نکات حساس در تحقیقات مربوط به خاورمیانه نظیر: "قتل ناموسی" مثله جنسی زنان یا ختنه، حجاب و "زنان و قوانین شرعی" که در ماه مارس سال ۲۰۰۲ در دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا برگزار شد، تعدادی از فمینیستهای آکادمیک مشکل بظاهر لاینحل خود را به بحث گذاردند: چگونه می‌توان درباره چنین "نکات حساس" صحبت کرد بدون اینکه در دام تفکر نواستعماری افتاد؟ یکی از شرکت‌کنندگان در سمینار متوجه شد که او در رابطه با مثلهٔ جنسی زنان سیاست سکوت را اختیار کرده است. یک گزارشگر سمینار در این رابطه چنین گزارش می‌دهد:

او توضیح داد که استراتژی اش برای جواب به سوالات پیرامون ختنه زنان، در طول گذشت زمان تغییر کرد. در آغاز، سیاست او سکوت اختیار کردن بود. او در جواب پرسش‌کنندگان پیرامون ختنه زنان می‌گفت: "من در این رابطه حرفی برای گفتن ندارم" یا "من ترجیح می‌دهم در رابطه با مسائل دیگر نظیر فقر، استعمار نو و چیزهایی از این قبیل و تاثیراتشان بر زنان صحبت کنم تا اینکه خودم بخشی از مشکل بشوم". اما او اظهار کرد که او در ادامه متوجه شد که

سیاست سکوت او، میدان را به کسانی داده بود که ممکن بود در رابط با ختنه زنان اطلاعات کافی نداشته باشند. او متوجه شده بود که می بایست عکس العمل نشان داده و بحث را دوباره بدست گیرد. او اضافه می کند که او اغلب دانشجویان را به این تشویق می کرد که درباره ختنه تا زمانی که به اندازه کافی آئر نشناخته اند و یا تازمانی که حداقل با یکی از زنان ختنه شده، خود شخصا صحبت نکرده اند، چیزی ننویسد. اما درعین حال او نگران آن بود که این

استراتژی

ممکن است در عمل دانشجویان را به سکوت وا دارد (Naber 2000; 20)
ماری ئلین هگلاند مردم شناس، در نقدی که بر دو فیلم مستند راجع به قتل ناموسی نوشته است، گفته است:

مسئله قتل ناموسی به مانند مُثله جنسی زنان، ضرب و شتم توسط همسر، فرزندکشی، رها کردن سالمندان به حال خود، تجاوز، جنگ، اعدام روابط جنسی قبل از ازدواج و عملکرد های مشابهی که بعضی گروهها آنها تایید و بعضی دیگر آنها محکوم می کنند، یک دوراهی برای مردم شناسان و محققان فمینیست و دیگران ایجاد کرده است. آیا مردم شناسان باید تحلیل گرا اجتماعی باشند یا توجیه گر و مدافع گروههایی که مورد تحقیقشان هستند؟ آیا نقش مردم شناسان باید تحقیق باشد یا فعالیت سیاسی؟
(Hegland 2000; 15 ; italic added).

یک برخورد به این دوراهی این بود که درباره این "مسائل حساس" باید در متن اجتماعی ای که آن مسائل رخ می دهند، صحبت کرد، بصورتی که به دانشجویان گفته شود که این مسائل پدیده خاص خاورمیانه نیستند بلکه در غرب نیز وجود داشته و دارند. بنظر بعضی ها این "استراتژی" آموزشی استاد را از "گفتمانها" یا "ارائه" های نواستعماری دور نگاه می دارد. شرکت کنندگان در سمینار تصمیم گرفتند در باره "مسائل حساس" صحبت نکنند آنهم بعنوان "استراتژی" برای حل مشکل دوراهی (توجیه گر و مدافع باشند یا تحلیل گر اجتماعی). این یک شیوه آموزشی ست که استاد را از یک خطر ذهنی و یک ترس

ایدئولوژیک سیاسی واقعی مصون می‌دارد. ما بر آنیم که نشان دادن رابطه خشونت مردانه رایج در خاورمیانه با معادله‌های غربی آن بسیار مهم است، اما نه به دلیلی که در بالا آمده است یعنی نه بمنظور مبرا داشتن استاد از اتهام نژادگرایی یا شرقشناسیگری و غیره. اشاره به مسئله خشونت نسبت به زنان در غرب ضروریست، زیرا مردسالاری و خشونت مردانه جهانی است. با این همه ما معتقدیم که این استراتژی کافی نیست، زیرا مرز درستی با تفکر نو استعماری نمی‌کشد. مرز واقعی مستلزم کنار گذاشتن تحمیلات تئوریک و فلسفی تئوریهای "هویت" و نسبیت فرهنگی است. مرز واقعی مستلزم اینست که پیروان نسبیت فرهنگی بر ترس خود از تصدیق جهان شمولی خشونت مردسالاری فائق آیند. برداشتن چنین قدمی مستلزم برسمیت شناختن دیالکتیک میان خاص و عام است. دیالکتیکی که از یکطرف می‌گوید هر رژیم مردسالاری در نوع خود خاص است (مردسالاری کرد با مردسالاری ایتالیائی متفاوت است) و از طرف دیگر می‌گوید نظامهای مردسالانه یک رژیم جهانی را تشکیل میدهند چرا که تمام آنها بدون استثنا مرتکب خشونت فیزیکی و سمبلیک بر علیه زنان می‌شوند. (Mojab 1998)

درجهان بینی نو استعماری، زنان خاورمیانه استثنائی در قاعده یا موردی غیر طبیعی اند زیرا که برعکس زنان غرب خود را به اصول اسلامی متعهد میدانند. اینان زنانی هستند بدون تاریخ زیرا تاریخ خود را از کانال مبارزه برای برابری یا آزادی شکل نمی‌دهند. فمینیستهای آکادمیک نوع نسبیون فرهنگی نیز یک قرن مبارزه زنان علیه مردسالاری را ارج نمی‌نهند و وقتی از این مبارزه صحبت می‌کنند، مشغله‌های فکری دیگری دارند. مبارزه زنان علیه مردسالاری نیز برای آنان در مقوله "مسائل حساس" جای می‌گیرد. این مسئله حساس است نه از آنرو که زنان خاورمیانه یک قرن مطبوعات زنان، یک قرن دفاع از حقوق زنان، یک قرن تلاشهای مکتوب، یک قرن شعر و یک قرن سازمان یافتگی را پشت سر خوددارند، حرف زدن از این تاریخچه "حساس" است زیرا که نسبیون فرهنگی چون بنیادگرایان اسلامی برآنند که جنبشهای زنان خاورمیانه از مبارزات زنان غرب الهام گرفته‌اند. ارج نهادن به این تاریخچه برای فمینیستهای آکادمیک دشوار است زیرا مخالفتشان با "گفتمانهای" استعمار نو، اغلب آنها را به جانبداری از ملی‌گرایان، اسلامی

ها و بومی گرایان وا می دارد. آنها ستایشگر نظرات بومی گرائی که فمینیسم را بعنوان یک "گفتمان عاریتی" قلمداد می کند، هستند. آنها فمینیسم را به مثابه یک "گفتمان غربی" که سازگاری ای با اسلام و فرهنگ بومی ندارد، تلقی می کنند. آنها نمی خواهند جنبشهای زنان خاورمیانه را با مبارزه زنان غرب، با مدرنیته و عصر روشنگری آلوده کنند. بعضی از "فمینیستهای" آکادمیک حقیقتاً به خلق "هویت زن مسلمان" کمک می کنند.

بدین ترتیب این قابل فهم است که چرا آکادمیسین ها در موضع نسبیون فرهنگی ترجیح میدهند در رابطه با "مسائل حساس" سکوت اختیار کنند و زمانی که می بایست در رابطه با قتل ناموسی صحبت کنند، این جنایت نهادی شده را تا سطح یک "عملکرد" که رابطه چندانی هم با فرهنگ، اسلام یا سلطه قدرت جنس مذکور ندارد، تنزل می دهند. نقطه عزیمت این موضع واقعیت وحشیگری جنس مذکور بر علیه زنان نیست. این موضع ستایشگر خشونت جنسی اقلیتی از مردم (بخوان آخوندهای خود گماشته) است. این موضع، سیاستهای یک گروه کوچک را به کل یک ملت تعمیم می دهد. این موضع سیاستهای خشونت جنسی را برسمیت می شناسند اما هیچ رسمیتی برای یک قرن جنبش فمینیستی سکولار در خاورمیانه قائل نمی شود. نتیجتاً می توان گفت که نسبیون فرهنگی بی قید و شرط، قتل ناموسی یا کشتن زنان را از طریق سنگسار محکوم نمی کنند. نقطه عزیمت اینها نفع شخصی خودشان و ترس از اینکه به آنها انگ "نژادگرا"، "شرقشناسی گرا" یا "نو استعمارگر" بزنند، است.

«چه باید کرد؟»

تا بحال تلاش کرده ایم که به عناصر سیستماتیک در تولید و بازتولید خشونت مردانه و بخصوص "قتل ناموسی" در میان کردها، نگاهی داشته باشیم. ما بحث کردیم که دلایل قتل ناموسی را نمی توان تا حد مشکلات روانی قاتلان تنزل داد. خشونت بر پایه حفظ ناموس یک مسئله اجتماعی، مردسالارانه و نهادیست که برتری طلبی جنس مذکور را باز تولید می کند. در عصر حاضر، عوامل زیادی از مذهب، تفکرات عامی، رساناهای گروهی گرفته

تا نظریات آکادمیکی، در تداوم قتل ناموسی نقش بازی می کنند .
ما تاکید می کنیم که در درازمدت، آموزش و یک مداخله هشیارانه و سازمان یافته
در این روابط جنسی ستمگرانه در سطح اجتماع می تواند تا حدود زیادی از میزان این
جنایات بکاهد.

بحث ما دخالتگری فمینیستی است که در اشکالی نظیر هشیاری فمینیستی، آگاهی
فمینیستی و فرهنگ فمینیستی تجلی می یابد. این دخالتگری بخشا بخاطر اینکه
سیستمهای آگاهگری پیشین تحت ادارهٔ مرد را بطور مؤثری به مبارزه طلبیده است، زیر
ضرب است. آگاهی فمینیستی در مطبوعات غرب و فرهنگ عامی و حتی در قلمرو خودش
یعنی در میان آکادمیسین ها مورد توهین قرار گرفته است (Hammer 2002). اگر بومی
گرایان غیرغربی، اسلامی ها، ناسیونالیستها، فمینیسم را بعنوان یک "گفتمان عاریتی" رد
می کنند، محافظه کاران غربی نیز بر این اعتقادند که فمینیسم، در چیزی که خود آنها
آنها جوهر فرهنگ و تمدن غربی تعریف کرده اند، نمی گنجد. این آن نقطه مشترکی است
که استعمارگران غربی، چه کهنه و چه نو، ناسیونالیستها، اسلامیها و نسیون فرهنگی غیر
غربی، ناخواسته در آن بهم پیوند می خورند. اکنون روشن می شود که چرا واتیکان،
عربستان سعودی و ایران در کنفرانس پکن در سال ۱۹۹۵ در کنار هم قرار می گیرند. در
واقع دشمنی با فمینیسم شاید در غرب شدیدتر از شرق باشد. در جوامع غیر غربی عطش
شدیدی برای آگاهی فمینیستی وجود دارد و این حقیقت علیرغم وجود تئوریهای متنوعی از
پسا مدرنیسم گرفته تا سیاستهای "هویت"، تا نسبت فرهنگی که زنان جهان را تشویق می
کند که در زیر پرچم قبایل، گروههای قومی و مذاهب جوامعشان قرار گیرند، صادق است .
تا آنجا که به زنان کرد برمی گردد، این زنان از پتانسیل نیرومندی در جنبش بین
المللی زنان برخوردارند. آنان مرکز طلاق تمام تناقضات این جهان یکپارچه اند. زنان کرد
درحالی که در معرض خشونت بیرحمانهٔ دولتهای خاورمیانه و مردمکش و طرحهای پاکسازی
قومی آنها قرار دارند، در همان حال از خشونت مرد سالاری ملی "خودی" رنج می برند و
در سراسر جهان پراکنده اند. این وضعیت به آنها موقعیت ویژه ای داده است تا بتوانند از
سیاستهای مردمحورانهٔ قومی، ناسیونالیستی و مذهبی فاصله بگیرند و به جنبشهای

فمینیستی، که با مردسالاری هیچ سازشی ندارند، پیوندند. زنان و جنبشهای فمینیستی، جوهری بین المللی دارند و در سراسر جهان پراکنده اند و در برابر سلطه ستم مردسالارانه جهانی مقاومت می کنند. با این همه آنها بمشابه یک جنبش بین المللی سازمان یافته نیستند. زنان کرد و بررسی های انجام شده پیرامون وضعیت آنها، در حاشیه این جنبش بین المللی قرار دارند (Mojab 2001; Mojab and Hassanpour , forthcoming).

همبستگی قابل توجه ای وجود دارد، هرچند که این همبستگی به دلیل پراکندگی سازمانی این جنبش، به سهولت دستیافتنی نیست .

نهاد دولت در کشورهایی که در خاورمیانه برکردها حکومت می کنند، نه مدنی و نه متمدنانه است. نمی توان از دولتی که احترامی برای حق حیات شهروندان خود قائل نیست و آزادانه "حق مردم کشی" را اعمال می کند، انتظار پایان دادن به قتل ناموسی را داشت.

ما معتقدیم که مبارزه علیه قتل ناموسی از مبارزه برای رسیدن به یک حاکمیت دمکراتیک قابل تفکیک نیست. این مبارزه، مبارزه ای برای جدائی مذهب از دولت، یعنی مبارزه برای بستن دست دو حکومت کرد در تحمیل یک رژیم مذهبی بر مردم کردستان نیز هست. این مبارزه ای برای اعمال فشار به دو دولت کرد است تا آنها، بی هیچ قید و شرطی، معاهده سازمان ملل در زمینه "لغو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان" را اتخاذ و اجرا نمایند. این معاهده سند مهمی ست که زنان کرد می توانند از آن برای پیشبرد یک فرهنگ جنسی دمکراتیک استفاده کنند. آیا این مطالبات ریشه در عصر روشنگری اروپائی دارند؟ جواب ما بدون هیچ تردیدی آری ست. آیا این مطالبات ریشه غربی دارند؟ بله، کاملاً. مردم شرق برای این مطالبات لااقل یک قرن مبارزه کرده اند. بنابراین این مطالبات، مطالباتی جهانی اند. بار دیگر تاکید می کنیم که در غرب نیز در برابر این مطالبات مخالفت های وسیعی شده است. امروزه نیز راست افراطی و بنیادگرایی مسیحی، همانند بنیادگرایی اسلامی، به مخالفت خود با فمینیسم و جدائی دین از دولت، ادامه می دهند. بنابراین مرزبندی را نمی توان برمبنای زمینه های قومی انجام داد، بلکه باید پرنسپهای سیاسی را مبنا قرار داد.

فمینیسم غربی بخاطر مواضع راسیستی و قومی گرایانه اش، مورد نقد قرار گرفته است. معه‌ذا، بر خلاف ادعاهای ناسیونالیست‌ها و بومی گرایان، در غرب سنت غنی ضد راسیسم، بویژه در جنبش‌های فمینیستی وجود دارد. در واقع در هیچ جای دنیا نمی‌توان سنت ضد راسیستی‌ای به غنای غرب پیدا کرد. زنان در غرب از موقعیت ایده‌آلی برخوردارند که می‌توانند از این سنت‌های ضد راسیستی و انترناسیونالیستی استفاده کنند و برآنها بیفزایند. در کردستان، زنان در معرض خشن‌ترین اشکال ستم ملی و جنسی قرار دارند. ستم بیرحمانه ملی، خشونت جنسی را تحت اشعاع خود قرار داده است، با این وجود زنان کرد تاریخ خود را، تا همین لحظه، با مقاومت در برابر مرد سالاری ملی رقم زده‌اند.

فاجعه آنجاست که فادیمه آخرین قربانی لیست بلند بالای خشونت مردانه نخواهد بود. زنان دیگری اغلب در گمنامی در کردستان و جاهای دیگر، زندگیشان را از دست خواهند داد. ولی زندگی فادیمه، اگر ما بتوانیم حس خشم و استیصال خود را به کانال مبارزه برای به چالش طلبیدن این قساوت، در تمام اشکال آن، بریزیم، بیهوده از دست نرفته است.

این مقاله ترجمه‌ای از متن انگلیسی آن است و به نظر خانم شهرزاد مجاب نیز رسیده است.

مترجم: سب‌حان محمدی